

خدا جون سلام به روی ماهت...

جادوهای همیشگی ۱ جادو ممنوع!



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

جادو و مسیح

جادوهای همیشگی | ۱

کریس کالفر | براندون دورمن، الهام فیاضی

سرشناسه: کالفر، کریس، ۱۹۹۰ - م.
 Colfer, Chris
 عنوان و نام پدیدآور: جادو ممنوع! / نویسنده کریس کالفر؛ تصویرگر براندون دورمن؛ مترجم الهام فیاضی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری: ۴۲۳ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵، س.م.
 فروست: جادوهای همیشگی: ۱.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۰۰۴-۷
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: A tale of magic....2019.
 موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۰ م.
 موضوع: Young adult fiction, American-- 20th century
 شناسای افزودده: دورمن، براندن، تصویرگر / Dorman, Brandon
 شناسای افزودده: فیاضی، الهام، ۱۳۶۴، مترجم
 رده‌بندی کنگره: PS۳۵۶۶
 رده‌بندی دیوینی: ۸۱۳/۵۴
 شمارهی کتاب‌شناسی ملی: ۷۲۸۴۷۶۱
 ۷۱۳۹۲۰۳



انتشارات پرتقال
جادوهای همیشگی ۱: جادو ممنوع!
 نویسنده: کریس کالفر
 تصویرگر: براندون دورمن
 مترجم: الهام فیاضی
 ویراستار ادبی: فاطمه حصصیان
 ویراستار فنی: فرناز وفاپی دیزجی
 طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی
 آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: مینا فیضی - حمیده فهیمی - زهرا گنجی
 مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۰۰۴-۷
 نوبت چاپ: چهارم - ۱۴۰۱
 تیراژ: ۵۰۰ نسخه
 لیتوگرافی: نقش‌سبز
 چاپ: نورحکمت
 صحافی: مهرگان
 قیمت: ۱۲۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



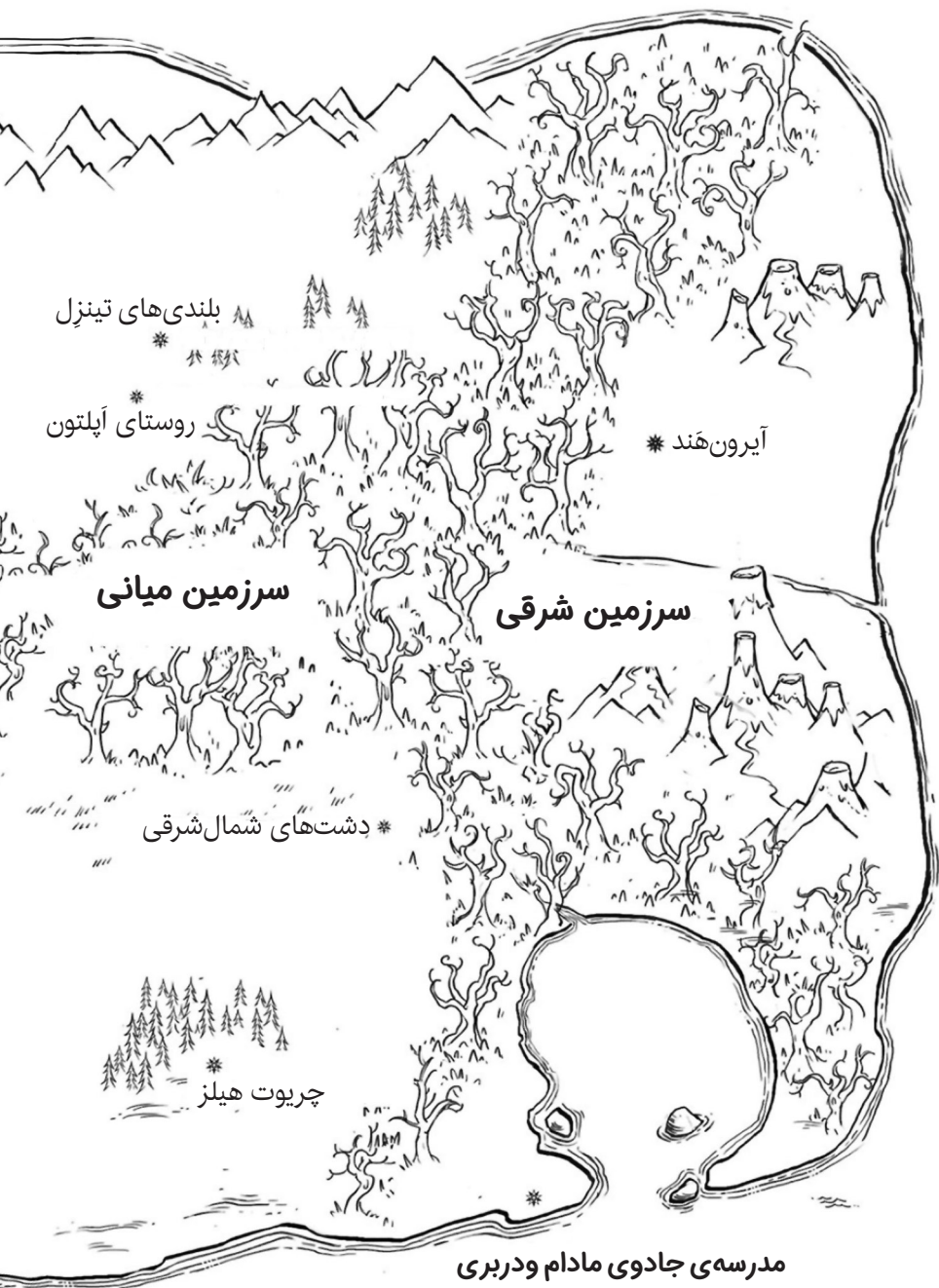
www.porthaal.com

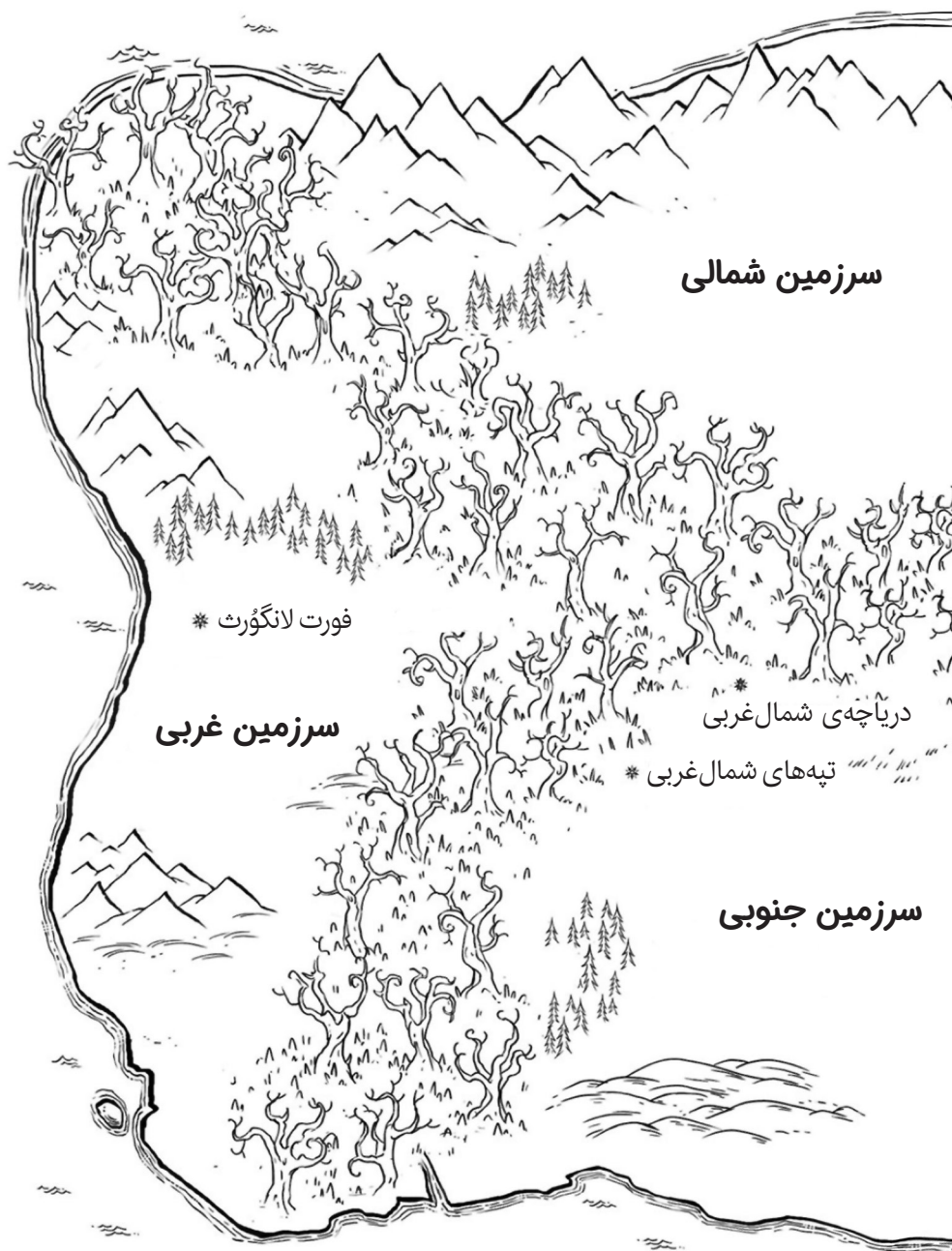


kids@porthaal.com

تقدیم به همه‌ی آدم‌های شجاعی که شهامت داشتند خودشان باشند،
آن هم در زمانه‌ای که هیچ‌کس آنان را قبول نداشت.
به‌خاطر شماست که من می‌توانم خودم باشم.

ک.ک





سرزمین شمالی

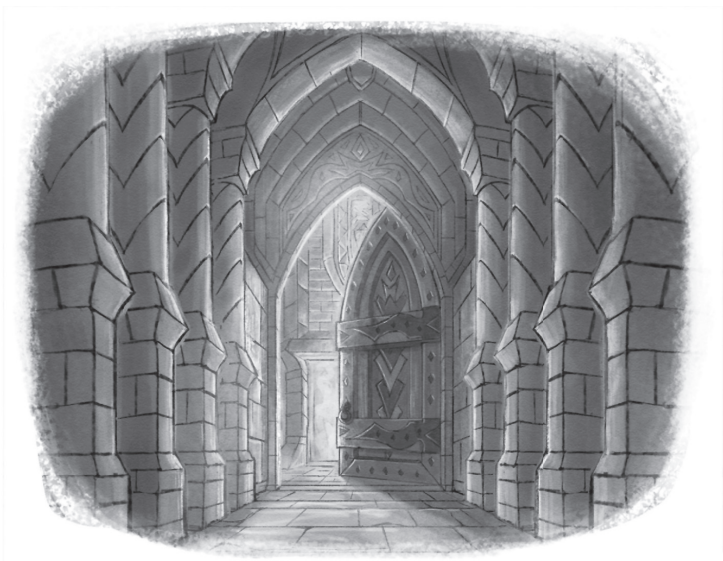
فورت لانگورث *

سرزمین غربی

دریاچه‌ی شمال غربی *

تپه‌های شمال غربی *

سرزمین جنوبی



سرآغاز



ملاقات غیرمنتظره

جادو در هر چهار سرزمین ممنوع بود. البته لحن این جمله زیادی ملایم است. از نظر قانون، جادو بدترین جنایت ممکن بود و در اجتماع هیچ کاری زنده‌تر از آن وجود نداشت. در بیشتر مناطق حتی ارتباط با جادوگر جرمی با مجازات مرگ بود.

در سرزمین شمالی، مجرمان و خانواده‌های آن‌ها را محاکمه می‌کردند و بی‌هیچ درنگی می‌سوزاندند. در سرزمین شرقی برای به دار کشیدن مجرم و عزیزانش دنبال شواهد چندانی نبودند. در سرزمین غربی هم هر کسی را که مظنون به جادوگری بود، بدون محاکمه غرق می‌کردند.

کم پیش می‌آمد مجازات این افراد را مقامات مملکتی اجرا کنند یا براساس قانون محاکمه شوند. بیشتر وقت‌ها، گروه‌های خشمگین مردم که اجرای قانون

را به دست گرفته بودند، این افراد را مجازات می کردند. حاکمان سرزمین ها به ظاهر مخالف این کارهای خشن بودند، اما اصلاً جلوی آن ها را نمی گرفتند. در واقع، حاکمان خوشحال بودند که مردم سرزمینشان برای خالی کردن خشمشان موضوع دیگری غیر از حکومت دارند، بنابراین حرفی نداشتند که حواس مردم به این موضوع پرت شود، به ویژه هنگام ناآرامی های سیاسی.

پادشاه نوبلتون، حاکم سرزمین شمالی، اعلام کرده بود: «هر کس راه جادو را در پیش بگیرد، باید منتظر مجازات باشد.» ولی خودش با سهل انگاری هایش باعث بی سابقه ترین و بدترین قحطی در تاریخ سرزمینش شده بود.

ملکه اندوستریا از سرزمین شرقی گفته بود: «هرگز نباید به حال کسانی که چنین تمایلات خبیثانه ای دارند دل سوزاند.» و بعد فوری مالیات ها را افزایش داده بود تا پولش را صرف ساختن کاخ تابستانی کند.

پادشاه وارورث از سرزمین غربی گفته بود: «جادو توهین به خدا و طبیعت است و اخلاق را به خطر می اندازد.» بخت با او یار بود که این اظهار نظرش توجه مردم را از هشت فرزند بی اخلاق و فاسدش منحرف کرد.

جادوگرانی که گرفتار می شدند تقریباً هیچ راهی برای فرار از مجازات نداشتند. خیلی از آن ها به دل جنگلی انبوه و خطرناک، به نام سرزمین میانی می گریختند، که بین مرز سرزمین ها قرار داشت. شوربختانه، سرزمین میانی آشیانه ی کوتوله ها، پریچه ها، دیوها، جن ها، غول ها و موجودات دیگری بود که آدمیزاد در طول سالیان دراز آن ها را از خود رانده بود. جادوگرانی که به جنگل پناه می بردند معمولاً به چنگ موجودات وحشی می افتادند و مرگی سریع و خشن در انتظارشان بود.

فقط در سرزمین جنوبی کمی به جادوگرها رحم می کردند. (البته اگر بشود اسمش را رحم گذاشت.) وقتی پادشاه چمپیون چهاردهم تاج و تخت را از پدرش پادشاه چمپیون سیزدهم فقید به ارث برد، اولین دستورش لغو مجازات اعدام برای محکومان به جادوگری بود. در عوض، مجرمان به حبس

ابد با اعمال شاقه محکوم می‌شدند (و هر روز به آن‌ها یادآوری می‌شد که باید از این بابت سپاسگزار باشند). شاه از روی خوش قلبی این قانون را اصلاح نکرد، بلکه قصدش این بود که با خاطره‌ای دردناک کنار بیاید.

وقتی کودکی بیش نبود، مادرش را به جرم احتمال علاقه به جادو گردن زده بودند. این اتهام را شخص پادشاه چمپیون سیزدهم به او زده بود، برای همین هیچ‌کس به خود زحمت نداد تا درباره‌ی این اتهام یا بی‌گناهی ملکه تحقیق کند. البته وقتی او فردای اعدام همسرش با زنی جوان‌تر و زیباتر ازدواج کرد، به انگیزه‌ی کارش شک کردند. چمپیون چهاردهم از روز مرگ نابه‌نگام ملکه روزشماری می‌کرد تا بتواند با از بین بردن میراث پدر، انتقام مادرش را بگیرد. بعد از تاج‌گذاری بی‌درنگ، تمام قدرت شاهانه‌اش را به کار گرفت تا نام چمپیون سیزدهم را از تاریخ سرزمین جنوبی پاک کند.

حالا شاه چمپیون چهاردهم پیر شده بود و بیشتر اوقات هیچ کاری نمی‌کرد. دستورهای حکومتی‌اش حالا فقط غُرْغُر و چشم‌غره بودند. به جای دیدارهای سلطنتی از توی کالسکه‌اش، که به سرعت از میان مردم رد می‌شد، با بی‌حالی برای جمعیت دست تکان می‌داد و نُطق‌های سلطنتی‌اش هم حالا فقط گلایه از طولانی بودن راهروها و شیب زیاد پلکان قصرش بود.

سرگرمی او دوری از مردم به‌ویژه خانواده‌ی خودخواهش بود. تنها غذا می‌خورد، زود به رختخواب می‌رفت، دیر از خواب بیدار می‌شد و بعد از ظهرها چُرت‌های طولانی می‌زد. (وای به حال بخت‌برگشته‌ای که مزاحم چُرت عصرگاهی‌اش می‌شد.)

ولی یک روز عصر، شاه زودتر از همیشه بیدار شد. نه به دلیل سروصدای نوه‌ها یا دست‌وپاچُلْفَتی‌بازی خدمتکاران، بلکه به دلیل تغییر ناگهانی هوا. چمپیون با صدای خوردن باران به شیشه‌ی پنجره و زوزه‌ی باد در شومینه‌ی قصر وحشت‌زده از خواب پرید. وقتی شاه غُرْغُر و به رختخواب رفت هوا صاف و آفتابی بود، برای همین این طوفان حسابی غافلگیرش کرده بود.